

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، الان، شب قدر است، مناسبت دارد که ما با نماز، با شب قدر، یک اندازه‌های صحبت کنیم. اینکه می‌گویید: «الصلوة عمود الدین» حرف، خیلی صحیح است، الان یکی از جوانان متدین از من سوالی کرد، یک جوابی دادم؛ اما به طور کامل که ما زبانمان الکن است، جواب بدهیم، حالا می‌خواهیم تمرین کنیم، من از تمام رفقا عذرخواهی می‌کنم، بالخصوص آن‌ها که از راه دور آمدند، امیدوارم تمام قدمهای شما را علی (علیه السلام) قبول بفرماید، آنهایی که از راه دور آمدند، از جاهایی آمدند، همین‌جا از خانه‌هایشان آمدند، وقت خودشان را در اختیار گذاشتند، انشاءالله باطن امام زمان، من بدبخت هم از آن‌ها نباشم که وقت شما را بگیرم، شیطان شما باشم، حضرت می‌فرماید: آن گوینده اگر بداند از برای حضار مجلس، مطلبی خوب است، این مطلب خوب است، چیز دیگری بگوید، لعنت الله [است]. شما خیال نکنید، همین صحبتی که می‌کنیم، ما خلاصه، خیلی حکیمان از شما سخت‌تر است. اگر شما را گمراه کنیم، جوری است که ما بعد از صد و بیست سال شما از دنیا بروید، باید ما شما را زنده کنیم، آن حرف را از مغزتان بیرون کنیم. خدا می‌داند من وقتی می‌خواهم صحبت کنم، تمام گلوله‌های خونم یک جوری می‌شود، می‌گویم: امام زمان، تو در دهان من القا کن، ما توان آتش جهنم را نداریم، آقا جان، تو القا کن. بعد من به وجدانم قسم، به امام زمان قسم، به علی قسم، همه‌اش دارم شب و روز فکر می‌کنم، چه چیزی شما را نجات می‌دهد، چه چیزی شما را به ماورا می‌رساند، چه چیزی شما را در پناه امام زمان می‌آورد. همیشه دارم فکر می‌کنم، ما مبدا جزء یک عده‌ای باشیم که عبادت می‌کنند، نه اطاعت.

الان من می‌خواهم با شما صحبت کنم، ما اینجا تمرین ولایت می‌کنیم، نیامدیم شما را نصیحت کنیم، الحمد لله، همه شما [خوبید] من شکر می‌کنم. خدا می‌داند، آن چند روزها، به خدا گفتم، گفتم: خدایا، مثل کوه ابوقبیس که به من بگویی ریز، ریز کن، مثل عدس کن، بریز آن‌جا، من توان یک دانه‌اش را ندارم، اینقدر بدبختم. هر چه که به پیغمبر دادی به من دادی؛ اما یک چیزی هم بالاتر دادی، آن اصحابش عمر و ابابکر بودند، به من بهترین جوانها را دادی، بهترین مردان کامل را دادی، آدم‌هایی دادی که همه‌اش ولایت در قلبشان خطور کرده است. من اینجور دارم با خدا صحبت می‌کنم. یک وقت خیال نکنید که من می‌خواهم برای شما صحبت کنم، بگویم من صحبت می‌کنم. نه والله، خودم شرم‌نده هستم؛ اما من می‌خواهم از شما سوال کنم که، اینکه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: که این نماز ما را از فحشا و منکر نجات می‌دهد، آیا خدا درست گفته؟ امام درست گفته؟ حرف صحیح است، ما نماز می‌خوانیم، چرا ما نماز هزار تا قل هو الله می‌خوانیم، صبح همین‌طور که بودیم هستیم! یا نماز می‌خوانیم، همین‌طور که بودیم هستیم! هیچ ترقی نداریم. به دینم قسم، شب احیا این است که می‌فرماید، خدمت امام صادق می‌آیند چه کار کنیم؟ می‌گوید برو علم یاد بگیر، اینکه با سواد است، علم یعنی چه؟ یعنی ولایت، روز قیامت که می‌شود، می‌گوید: «رب ارجعونی اعمل صالحا» ما را برگردان، روایت داریم اینها عبادت کرده بودند، اما اطاعت نکرده بودند، ولی الله الاعظم را نمی‌شناختند، فقط عبادت می‌کردند.

رفقای عزیز به شما بگویم، والله، تشخیص دادم به شما می‌گویم، یک زمانی، خدا عمر و ابابکر را لعنت کند، مرتب، محمد، محمد در آورد، علی را با اسم محمد کوبید، در زمان ما هم الان عبادت، عبادت می‌کنند، قرآن، قرآن می‌کنند. ببین، چقدر تفسیر قرآن فراوان است؛ اما آیا ما را به قرآن حقیقی سوق می‌دهند؟ علی می‌گوید: «انا قرآن الناطق» ما را عبادتی کردند، آن موقع مرتب گفتند: محمد، محمد، مردم را از علی باز داشتند، علی را خانه‌نشین کردند، الان عبادت، عبادت، خدا، خدا می‌کنند، هم قرآن را پیروی نمی‌کنند، هم ولایت را، من بارها گفته‌ام عزیزان من، روح عبادت، اطاعت است، یعنی اطاعت از ولی الله الاعظم، آقا امام زمان. یک دوستی داشتیم، آمد راجع به امام زمان صحبت کرد، گفت که ما که نمی‌بینیم، گفتم: خدا را هم نمی‌بینی، پس اطاعت نکن، خدا خودش امرش است، امام زمان هم امرش است، ما چه داریم می‌گوییم؟ عزیز من، اینکه به شما می‌گوید نیم ساعت فکر بعضی هفتاد سال عبادت است، باید فکر ولایت کنی. اگر می‌گوید نماز ما را از فحشا و منکر نجات می‌دهد، خدا لعنت کند این ملجم را، مگر نماز نمی‌خواند؟! خدا رحمت کند حاج شیخ عباس تهرانی را، خدا رحمتش کند، درجه‌اش عالی است، متعالی شود، گفت: یا نیست، یا مانند ابن ملجم کم است، گفت: این صورتش، تمام پینه داشت، بس که خدا، خدا می‌کرد، بس که می‌رفت تو بیابان این صورتش را به خاک می‌مالید. عزیز من، چرا [اعمال] ما قبول نمی‌شود؟ چرا ما فرق نمی‌کنیم؟ مگر نستجیر بالله، صحیح نیست که می‌گوید نماز ما را از فحشا و منکر نجات می‌دهد؟! چرا ما فحشا و منکرمان زیاد می‌شود؟

من به شما عرض کنم: الان این مسجد جمران، ببین چه خبر است، همه می‌روند، صد مرتبه، «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌گویند، عزیز من، فدایتان بشوم، شیطان هم همین حرف را زد. چرا فکر ندارید؟ به دینم قسم، احیا یعنی این، احیا باید دلتان را احیا کنید، نه دور هم جمع بشوید و دعای جوشن بخوانید و دعای افتتاح بخوانید. دعای افتتاح را بخوانید با روح بخوانید، روح تمام اینها علی (علیه السلام) است، روح تمام اینها یقین به وجود مبارک امام زمان است. مگر شیطان «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نگفت، والله، از من بهتر گفت. خیلی باطمینان گفت، خیلی آخوندی‌اش کرد، گفت: تو سزاوار سجده‌ای، من تو را سجده می‌کنم، ببین، چطور «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌گفت؟ من تو را سجده می‌کنم، سزاوار سجده تو هستی، گفت: سجده کن، چه چیزی را سجده کند؟ آن کانالی را که اهل بیت می‌خواهد بباید، اگر نه که آدم چیز سجده نیست، من سوال از شما می‌کنم با عقل جواب بدهید، این پیغمبر اکرم، اشرف تمام مخلوقات است، ما نداریم آدم اشرف مخلوقات باشد، عزیزان من، چرا فکر نمی‌کنید؟ آن کانالی که اهل بیت می‌خواست بباید گفت: سجده کن.

علی (علیه السلام) جزء «قل هو الله احد» است، مگر نمی‌گوییم: «قل هو الله احد، الله صمد، لم یلد ولم یولد، و لم یکن له کفواً احد» یعنی ای خدا، «بسم الله الرحمن الرحيم»، به نام تو، «قل هو الله احد»، احدی مانند تو نیست، «الله صمد»، از کسی زاییده نشدی، از تو زاییده نشده، عزیزان من، علی (علیه السلام)، به وجود مبارک خودش قسم، به دوازده امام، چهارده معصوم قسم، همان که می‌گوید: «قل هو الله احد»، احدی مانند علی نیست. نمی‌خواهم بگویم ایشان جزء «قل هو الله» است. من یک با یکی بحثی داشتم، از حضرت اباذر پوزش طلبیدم، من بعد اشک ریختم و پوزش طلبیدم، اباذر به عباس گفت، معاویه را، خدا لعنت کند، به عباس گفت: قرآن را بخوان، معنی نکن، والله، مثل همین زمان ما شده، قرآن را بخوانید، معنی نکنید! چقدر جلسات قرآن است، دیدید که به اهل تسنن آمد، قرآنش صحیح بود، چقدر از این بیت المال مسلمین به او دادید. من نمی‌خواهم حرف سیاسی بزنم، دردهای دلم را می‌گویم، گفت: قرآن بخوان، معنی نکن.

عزیزان من، فدایتان بشوم، الان همین‌طور شده است. حالا چرا ما اینجوری شدیم، من اول راه را نشانانتان می‌دهم، مطلب را می‌گویم، راه را هم نشانانتان می‌دهم، حالا هر کسی خواست برود، نخواست هم نرود، ببین شیطان چه کرد، «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفت، «اهدنا صراط المستقیم» گفت، ابن ملجم با این نمازش چه کرد؟ «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفت، اهدنا صراط المستقیم را کشت، علی (علیه السلام) می‌گوید: «انا صراط المستقیم، انا وجه الله، انا خیر الله، انا اسدالله» عزیزان من، مقصد خدای تبارک و تعالی، ولایت است. ببین، ابن ملجم چه کرد؟ «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفت، می‌رفت تو بیابانها می‌گفت، «اهدنا الصراط المستقیم» نگفت. عزیزان من، اصل نماز «اهدنا الصراط المستقیم» است. خدا لعنت کند عمر و ابابکر را، صراط مستقیم را خانه‌نشین کرد، اما ببین خدا، خدایشان تا کجا می‌رود. عزیزان من، بیایید ما مشاور آن‌ها نباشیم، ما «صراط مستقیم» بگوییم، «صراط مستقیم» امیرالمؤمنین، [است] مکرر کنیم، می‌گوید: «انا الصراط المستقیم»، کجا احیاء می‌روید؟ کجا قرآن سر می‌گیرید؟ کجا الغوث می‌کشید؟ بگویید، من نمی‌گویم نگویند، با شناخت بگویید، با شناخت ولایت بگویید.

من درد دل می‌کنم، زمان حضرت موسی بود، تمام مردم توی بیابان ریختند، نماز باران بخوانند. نماز خوانند، باران نیامد. موسی گفت: خدایا، ما امرت را اطاعت کردیم، نماز خواندیم، گفت: یک مفسد در بین شما است، آن بیرون برود، باران می‌آید. موسی ندا داد، گفت: چه کسی مفسد است؟ بیرون برود. حیوان‌ها دارند از تشنگی از بین می‌روند، مردم می‌میرند، زراعت‌ها خشک شده، برو بیرون، خدا امر کرده، آن شخص گفت: خدا، من را ببخش، توبه کرد، فوراً باران نازل شد. [موسی گفت:] خدا، کسی بیرون نرفت؟ گفت: محض آن [باران] ندادم، محض آن دادم. کجا می‌روید نماز باران می‌خوانید؟ بروید؛ اما آیا ما مفسد هستیم یا نیستیم؟ اثر ندارد. عزیز من، اول توبه کنید. خدایا، اگر ما مفسدی کردیم، ما را بیامرز، خدایا، از سر ما بگذر. عزیز من، یک مفسد بود، باران نیامد، بیشتر از این افشا نخواهم کرد. این شب قدر بیاییم توبه کنیم، به خدا راست بگوییم، راست، گناهانمان را پیش خدا بیاوریم، بعد توبه کنیم؛ ببین، باران می‌آید یا نمی‌آید. پس حرف من این است که عزیزان من، آن چیزی که ما را از فحشا و منکر نجات می‌دهد، ولایت است که ما را نجات می‌دهد، نه نماز. این اهل تسنن که این همه نماز دارند می‌خوانند، چرا اهل نجات نیستند؟ اینقدر عبادتی نشوید. ببین، من دوباره تکرار

می‌کنم، نگویید ایشان می‌گویند مسجد نروید؛ برو، مسجد برو، دعا بخوان، دعای افتتاح بخوان، همه اینها را بخوان؛ اما باید وصل به ولایت باشد. عزیز من، تو کجا رفتی؟ چه کسی را قرار دادی؟

من خجالت می‌کشم بگویم، الان این بنده‌زاده اینجا تشریف دارند. ایشان یک پدر زن دارد، خلاصه، خواربار فروش است. یکی از این حلب‌های روغن کرمانشاهی خریده، رفته پولش را بده، گفت: خلاصه، یک بچه‌ای بود و توی کارخانه رفتیم. گفت: دیدیم، ایشان از این سیب‌زمینی‌ها به این صورت آورده، یک چرخ بزرگ دارد، دارد با اینها چرخ می‌کند. بابا جان من، این «اهدنا الصراط المستقیم» گفته است؟ آن وقت این می‌آید، توی صف نماز هم می‌آید و عمل ام داود هم به جا می‌آورد. والله، این صراط مستقیمش پول است. عزیزان من، بیایید صراط مستقیم ما دنیا و پول نباشد، والله، پشیمان می‌شوی. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، می‌گفت: شخصی را می‌آورد که دستپایش را می‌چود. اگر یکی با دین در این زمان برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کند، خیره، خیره نگاه می‌کند، پشت دستش را دندان می‌گیرد، به آن راهی که رفته، این را حاج شیخ عباس تهرانی گفت. کسانی که ایشان را می‌شناسند، می‌شناسند. چه کسی را می‌گوید؟ من را می‌گوید، من بدبخت را می‌گوید. بابا اهل تسنن که لعنت شدند، کفار هم که کفار هستند، چه کسی را می‌گوید؟ چرا ما بیدار نمی‌شویم؟ می‌گوید: خب، نظافت کن، حاج آقا می‌آید آن‌جا خانه، یک غسل می‌کند و یک صابون عطری هم می‌زند، با خانم می‌نشیند یک چیزی می‌خورد و [می‌گوید:] خانم، من رفتم احیا! بابا، احیا [این است که] دلت را احیا کن، احیا این است دلت را احیا کن، در دلت را به روی دنیا ببند، ولایت توی دلت بیاید. کجا می‌روی؟ چه نظافتی؟ والله، این کثافت است. چه احیایی؟ دلت را احیا بکن. این آقا می‌گوید که خدا میزبان است، تو باد هم به خودت بکن که روزه گرفتی، خدا هم میزبان است! بخور تا ببورد! عزیز من، خدا، میزبان ولایت است. این خدایی که گفته اگر علی را قبول نداشته باشید، به عزت و جلالم قسم، اگر عبادت ثقلین کنی تو را می‌سوزانم، حالا این آقایی که دشمن علی است، خدا میزبانش است؟! چرا ما عقل نداریم؟ عزیزان من، چرا با عقل فکر نمی‌کنیم؟ خدا، میزبان ولایت است. همیشه اینها یک جور حرف زدند، برادرهای خودشان! را آوردند لا گرفتند، تو هم به خیالت درست است.

الان من صحبت دیگری بکنم، چرا ما اینجور هستیم؟ چرا از هزار نفر ما، اینجوری می‌گویند و اعلام می‌کند؟ اصول دینمان درست نیست. من الان خدمتان عرض می‌کنم، اصول دین چند تاست؟ پنج تا، اول چیست؟ توحید، یعنی خدا یکی است و دو نیست، دوم عدل، خدا عادل است و ظالم نیست، سوم نبوت، این نبوت که می‌گوید یعنی پیغمبر اکرم را می‌گوید. (صلوات) حالا وقتی که خدای تبارک و تعالی می‌گوید نبی، از آن طرف [هم می‌گوید:] «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» حالا آیا ما متوجه شدیم «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» یعنی چه؟ به کل خلقت گفت تسلیم نبی بشوید، آیا است یا نیست؟ حالا نبی چه می‌گوید؟ رسول اکرم می‌فرماید: تسلیم علی بشوید. پس عزیز من، ما اصول دینمان درست نیست. خدا، امرش است، پیغمبر هم امرش است، علی (علیه السلام) هم امرش است، امر اینها را باید اطاعت کنی، آیا تو امر را اطاعت می‌کنی؟! من امر را اطاعت می‌کنم؟! پس از اول، ما اصول دینمان درست نیست. عمر گفت: «حسبنا کتاب الله» غلط کرد گفت، بی‌خود گفته است. اگر کتاب خدا را قبول دارد، «انا قرآن الناطق» علی را باید قبول داشته باشد، اگر رسول الله را قبول دارد، علی را باید قبول داشته باشد، اگر خدا را قبول دارد، رسول الله را باید قبول داشته باشد، هیچ کدام را قبول ندارد.

پس عرایض من این است که مواظب باشیم، اگر «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفتید، مواظب «اهدنا الصراط المستقیم» باش. عزیزان من، ما صراط مستقیم را از دست دادیم، صراط دیگر انتخاب کردیم. به دینم قسم، عقیده ولایت من این است که می‌گوید: اگر یکی از ما با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند؛ من با این حاج شیخ عباس نشسته بودم، همین را سوال کردم، گفت: حسین، ولایت را از شما می‌گیرند، مانند سرمه‌ای که از چشم زن برود، اینجور ولایت را از شما می‌گیرند، خودتان هم متوجه نمی‌شوید. آن وقت اصل کاری چیست؟ اصل کاری، ولایت است. خواهش می‌کنم یک قدری عوض اینکه بروید تا صبح الغوث بکشید، یک کناری بنشینید، از امام زمان کمک بخواهید. الان چه بخواهیم؟ اول از خدا بخواهیم، خدایا، حدهایی که به گردن ما است را بردار، ما حد به گردنمان است؛ والله، ما را نمی‌پذیرد. تو اگر حد به گردن است، کسی را اذیت کردی، ظالم هستی، باید خدا از سرت بگذرد. خدایا، ما نمی‌دانیم چه کردیم، نمی‌دانیم به چه کسی ظلم کردیم، نمی‌دانیم مال چه کسی را خوردیم، خودت از سر ما بگذر. بعد بیا خدمت وجود مبارک ولی الله الاعظم، امام زمان، آقا جان، ما را بپذیر، ای امام زمان، ما را بپذیر، ما را در پناه خودت حفظ کن، ما را یاور خودت قرار بده. با امام زمانت عهد کن، چقدر رفتید عهد کردید؟ عزیز من، بیا این شب قدر با امام زمانت عهد کن. «بسم الله الرحمن الرحیم، انا انزلناه فی لیلة القدر، و ما ادراک ما لیلة القدر، لیلة القدر خیر من الف شهر، تنزل الملائکة و الروح، فیها باذن ربهم من کل امر» ملائکه به چه کسی نازل می‌شود؟ عزیز من، کجا رفتیم و کجا می‌رویم و کجا آگاهی نداریم؟ ملائکه به چه کسی نازل می‌شود؟ ملائکه به امام زمان نازل می‌شود. اگر فردا به تو گفتند، عزیز من، من نشان تو دادم، شب قدر را به تو گفتم، ملائکه به ولی الله الاعظم نازل می‌شد، تو به چه کسی نازل شدی؟ تو کجا رفتی؟ به چه کسی نازل شدی؟ باید به امام زمانت نازل شوی. نازل بودن یعنی چه؟ یعنی خودت را در اختیار ولی الله الاعظم بگذاری، امر آن را اطاعت کنی.

عبادت، امضا می‌خواهد. من دوباره در یک جایی گفتم: عزیز من، باید کارت ولایت داشته باشی. اگر به عبادت است، بروید ببینید، علما در این مجلس نشستند، فقها نشستند، دانشمندان نشستند، عزیز من، بروید ببینید، وقتی پیغمبر از معراج برگشت، شیطان آمد، گفت: یا محمد، معراج بودی؟ گفت: بله، گفت: آن منبر را کنار عرش خدا دیدی؟ گفت: بله، گفت: سی هزار سال آنجا تدریس می‌کردم. حال تا یکی دو تا تدریس کرده، تو همه چیز را در اختیارش بگذار! مگر تدریس ما را نجات می‌دهد؟ مگر تدریس، نشانه ولی الله الاعظم است؟ فکر بکن، چرا اینجوری شد؟ امر را اطاعت نکرد. قربانتان بروم، فدایتان بشوم ما هم باید امر را اطاعت کنیم. حالا من خیلی، همچنین سر و ساده‌اش می‌کنم که رفقای که مثل خودم بعضی جاها نشستند، اگر نه همه شما دانشمندی، [بفهمند] چه کار کنیم که اینجوری بشویم؟ عزیز من، فدایت بشوم، اول، یقین به ولی الله الاعظم، امام زمان خودت پیدا کن، یقین به ولی الله الاعظم، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، یعسوب الدین، پیدا کن؛ یعنی یقین صد در صد یقین، همین که گفتم، در آیه «قل هو الله» می‌گوید: «قل هو الله احد»، احدی مانند علی نیست، احدی مانند دوازده امام، چهارده معصوم نیست.

حالا چه کار کنیم؟ اول یقین پیدا کنیم، من در یک جای دیگر هم گفتم، بعد که یقین پیدا کردی، حرکت کن، بعد که حرکت کردی، امر را اطاعت کن. والله، خیلی روان است، عزیز من، این طرف و آن طرف نزن. کجا می‌روی؟ کجا این طرف و آن طرف می‌زنی؟ مثل یک پرپر که خودش را به مهتابی و روشنایی می‌زند، آخر، هم کشته می‌شود، به نور نمی‌رسد. به دینم قسم، به ایمانم قسم، نور، فقط ولایت است. تمام خلق، ظلمت هستند. اگر اتصال به نور بشود، آن نور دارد. اول یقین، بعد حرکت، بعد عمل، حالا که عمل کردی، آن وقت آن صفات الله را به تو می‌دهد، از «العلم نور یقذفه الله من نشاء» به تو می‌دهد. والله، خیالت دیگر راحت است. باز خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: در آخرالزمان، اغلب مردم به دینشان شک می‌آید، ایمان شکی که به درد نمی‌خورد. تو اگر جنب شدی، شک کنی غسل کردی یا نه، نمی‌توانی نماز بخوانی. آیا ولایت به قدر یک غسل نیست؟! عزیزان من، مگر اصحاب امام حسین به غیر این بودند؟ ببین، من می‌خواهم شما را کجا ببرم، کجا برویم؟ فدایتان بشوم، قربانتان بروم، عزیزان من، من راه را نشانانتان می‌دهم. اینها اول به امام زمان خودشان یقین پیدا کردند، بعد حرکت کردند.

رفقای عزیز، فدایتان بشوم، یک عده‌ای هستند از اول، اینها ولایتشان رجالی بوده، همیشه ولایت را از رجال می‌گرفتند. عزیزان من، نوح پیغمبر، چندین سال زحمت کشید، بچه‌هایشان می‌خواستند بروند کشتی را ببینند، می‌گفت: در گوشت را بگذار، حرف ایشان را نشنوید، برو کشتی را تماشا کن. من به دینم قسم، تمام اوقاتم را از برای رفقای عزیز یعنی شما گذاشتم. همیشه دارم فکر می‌کنم، مدد از خدا می‌خواهم، از زهرای عزیز می‌خواهم که یقین شما به ولایت زیاد بشود. نجات‌دهنده بشر از تمام گناهان و مشکلات، یقین به ولایت است. ما یقین به ولایتان کم شده است. این که می‌گویم دینشان رجالی بوده، این چیزی نیست. از بعد از رسول الله شد، الان هم هنوز ادامه دارد، علی را توی خانه گذاشتند، دنبال رجال رفتند؛ یعنی عمر و ابابکر. وقتی به این صورت شد، فوراً نازل شد، اینها مرتد شدند، به چه مرتد شدند؟ به ولایت. عزیزان من، ما هم باید حواسمان جمع باشد. مگر امام زمان، چهار نایب معلوم نکرد، چه کسی رفت سوال کرد؟ مگر پیغمبر اکرم، او ایس را معلوم نکرد، چه کسی رفت سوال کرد؟ مگر «سلیمان منی اهل البیت» نبود، چه کسی رفت سوال کرد؟ همه دنبال رجال می‌رفتند، حالا هم می‌گویند فلانی، سواد ندارد، کجا می‌روی؟ مرتب از این حرفها می‌زنند، عزیز من، چه کار داری؟ تو از سواد ولایت خواستی که بی‌ولایت شدی، تو باید ولایت‌شناس باشی. مگر نمی‌فرماید، اینقدر این حرف معنا دارد، گفت: اگر از دهان سگی در افتاد، در را بردار. عزیزان من، ما کجا می‌رویم؟ چه کار می‌کنیم؟ اگر از سواد چیزی می‌خواستی که اول سواددار شیطان بود. چرا خدا گفت: کم شو؟ من نمی‌خواهم عزیزانی که در این مجلس هستند، نگویند که دنبال سواد نروید، بروید درس بخوانید. قربانتان بروم، مملکت، دکتر می‌خواهد، مملکت، مهندس می‌خواهد، مملکت، پرفسور می‌خواهد، اگر نباشد، یک مملکت عوامی می‌شود، ببین، من چه می‌گویم.

من به رفقای که یا اهل علم یا غیر اهل علم، می‌آیند، می‌گویم: بروید درس بخوانید؛ اما عزیز من، درس بخوان، هدف خدا باشد تا درس که می‌خوانی با ولایت [باشد]. بارها گفتم: درس با ولایت دو بال است، اگر آن بال نباشد، درس سقوط می‌کند، همانطور که [سقوط] کردند. درس بخوان. رفقای عزیز، جوانانی که در این مجلس هستید، اگر

درس نخوانید، مثل من می‌شوید، آن رفت درس خواند و دکتر و مهندس شد، آن دوست تو، جاروکش آن اداره شد. برو درس بخوان؛ اما ببین، من چه می‌گویم. والله، عزیز من، درس، تو را نجات نمی‌دهد، ولایت تو را نجات می‌دهد. درس با ولایت بخوان، ولایت باید اتصال به درس باشد، اگر نه آن درس نیست، سقوط می‌کند. عزیز من، آن درس را باید ولایت نگه دارد؛ نگهداری درس، ولایت است. نگویید ایشان می‌گویند درس نخوان؛ درس بخوان، خوب هم بخوان، اما من می‌خواهم نشانت بدهم که درس بی‌ولایت ما را نجات نمی‌دهد. مگر اصحاب امام حسین درس خوانده بودند؟ مگر آن غلام سیاه که فدای خاک کف پایش بشوم، درس خوانده بود؟ مگر زهیر، مگر بهیر، درس خوانده بودند؟ کجا درس خوانده بود؟ کجا دوره دیده بود؟ عزیزان من، فقط یقین به ولایت داشتند. ببین، اول ولایت را، امام حسین را تشخیص دادند، بعد حرکت کردند، بعد آمدند جانشان را فدای ولایت کردند. اگر وقتم مقتضی بود، چند نفر را می‌گفتم که امام زمان، امام زمان کردند و سقوط کردند. چرا؟ امام زمان را برای مشکلات خودش می‌خواهد.

حالا اصحاب امام حسین پیش آقا امام حسین آمدند. همین بی‌سوادها! ببین، من چه دارم می‌گویم؟ به قرآن مجید، تمام اجزای بدنم می‌سوزد و می‌گویم، می‌فهمم یک عده‌ای کجا دارید می‌روید. مگر اینها درس خوانده بودند، حالا امام زمان می‌گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و رسوله» جانم به فدایت، امام زمان، جانش را فدای عوام‌ها می‌کند. چقدر درس، درس می‌کنید و دنبالش می‌روید؟ امام زمان جانش را فدای چه کسی می‌کند؟ فدای عوام‌ها، جانش را فدای آن غلام سیاه می‌کند. چرا؟ آن جانش را فدای ولی الله الاعظم کرد؛ یعنی امام حسین. می‌گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و لرسوله، عبد الصالح، مطیع لله و لرسوله» جان خودم و پدرم به قربانتان، کجا می‌روی؟ آیا متوجه شدی من چه چیزی گفتم یا نه؟ شما که متوجه‌اید، من برای خودم می‌گویم، کجا می‌روی؟ پدر ما را درس خوانده‌ها درآوردند. احیاء توی اینها نروید. مگر شریح قاضی درس خوانده نبود؟ شریح چه کسی بود؟ چند سال هم پیغمبر یا علی قضاوتش را امضا کرده بودند. چه کرد؟ آگاهی داشته باشید، آگاهی نداشتند. آیا این مرتیکه می‌تواند بگوید: «خرج عند دین جده»؟ چه کسی گفت؟ والله، به منبری‌ها گفتم، گفتم: چون که این آخوند بوده، دارم به شما دو نفر هم می‌گویم، این چون که آخوند بوده، مراعات می‌کنید! باید بگویید حسین ما را شریح کشته، نه یزید. در هر زمانی، شریح‌ها هستند. حال برو پی درس خوانده‌ها! مگر ابو موسی اشعری، این مرد احق، درس نخوانده بود؟ حالا علی را از خلافت خلع می‌کنند! کسی به حرف من [عوام] که نمی‌رود. ببین، شریح درس بی‌ولایت خواند، ابو موسی درس بی‌ولایت خواند. عزیزان من، فدایتان بشوم، من حرفم این است. چقدر خوب است شما امر امام زمانتان را اطاعت کنید. قربانتان بروم، چقدر خوب است امام زمان به ما پاداش بدهد، تا جانش را هم فدایتان بکند. کجا می‌روی؟ احیاء یعنی این، کجا احیا می‌روید؟ احیاء برو، من نمی‌گویم نرو، بفهم برو، با ولایت برو الغوث بکش، چه چیزی داری می‌گویی؟ دو هزار دفعه خدا بگو، دو هزار دفعه آیه قرآن بخوان، دو هزار دفعه محمد بگو، والله، بی علی امضا نخواهد شد، امضایش را باید ولی الله الاعظم بکند. کجا می‌رویم؟

این دوست محترم، رفیق عزیز خودم، گفت: یک روضه‌ای بخوان، ما هم خلاصه، روضه را دلمان می‌خواهد بخوانیم، اما روضه ما هم مثل همین حرف‌ها قدیمی می‌ماند. اشاره‌ای راجع به حضرت امیر کنیم و دلم می‌خواهد به روضه وداع بخوانم. این را بگویم تا یادم نرفته، چند تا از آقایان پریروز اینجا آمدند، گفتند: ما سوالی داریم، گفتیم: بفرمایید. گفتیم: بابا، پیش آقایان بروید این سوال‌ها را بپرسید، ما که نمی‌توانیم سوال جواب بدهیم. گفت: اینجا آمدیم. اینها می‌گفتند، بالاخره آقا بودند، یعنی طلبه بودند، اینکه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «فزت و رب الکعبه» مگر علی رستگار نیست که این حرف را می‌زند؟ عزیز من، فدایت بشوم، قربانت بروم، وقتی گفتند علی توی مسجد کشته شده، گفتند که علی که نماز نمی‌خواند، توس مسجد چه کار می‌کند؟ گفتیم: این کلامی که امیرالمؤمنین می‌گوید، به خودش قسم، مانند پسرش «هل من ناصر» می‌گوید، امام حسین تا آخر «هل من ناصر» گفت، یکی این طرف بیاید. احتیاج که نداشت. آقا امیرالمؤمنین می‌گوید: «فزت و رب الکعبه»، به پروردگار کعبه، من رستگار هستم؛ یعنی مردم دنبال من بیاید، مردم به تبلیغات معاویه و معاویه‌ها اعتنا نکنید، سمت من بیاید. من رستگار هستم، علی، امیرالمؤمنین دارد: «فزت و رب الکعبه» می‌گوید. حالا علی (علیه السلام) می‌خواهد بیرون بیاید، مرغابی‌ها می‌آیند دامنش را می‌گیرند، جیغ می‌زنند. گفت: ام کلثوم، عزیز من، پسر من، حسن جان، یا اینها را آزاد کن، یا مبادا اینها را تشنه بگذاری، مبادا گرسنه بگذاری. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دارد سفارش مرغابی‌ها را می‌کند. حالا آمده دید این مرتیکه دمر و خوابیده، صدایش زد، گفت: می‌خواهی بگویم چه چیزی زیر عبات است؟ بیدارش کرد، پا شو نماز بخوان، دمر و خوابیده بود، گفت: چرا دمر و خوابیدی؟ این شبیه کفار است که آدم دمر و بخوابد، یا فقا بخواب یا به پهلو. علی می‌داند، چه دارید می‌گویید؟ خدا می‌داند، به روح تمام انبیا، اگر علی آن زمان غریب بوده، الان غریب‌تر است، علی، می‌کنیم و پشت کردیم. یا دانسته یا ندانسته. الان هم علی غریب است. آن در یک بعد، نه، ما بدبخت شدیم که از علی جدا شدیم.

عزیزان من، حالا شما حسابش را بکن، دوباره من این جمله را تکرار می‌کنم؛ «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفتند، «اهدنا الصراط المستقیم» نگفتند، صراط مستقیم را کشتند. قول به شما دادم روضه وداع بخوانم، حالا آقا امام حسین آمده، امام حسین باید بیاید وداع کند. این را من به شما بگویم، وداع یعنی نجوا می‌کند. من با چند نفر بحث بود، خیلی سال است، جوان هم بودم؛ اما در جوانی، اینها به سرمایه‌ای به من داده بودند، بحثی شد که این وقتی وداع می‌کند، علمش را می‌دهد. گفتیم: نه، امام، امام است. هنوز در این ماورا هم نیامده، امام است. ما آمدیم اینجا که باید علم یاد بگیریم، نه آن‌ها علم یاد بگیرند، آن‌ها خودشان علم هستند؛ علم اولین تا آخرین. بعد به آقای بهالذین نوشتیم، من گفتم: آقا، امام حسن و امام حسین در یک زمانند، آقا آنچه را که امام حسن می‌داند امام حسین می‌داند؟ ایشان جواب فرمودند: می‌داند، اما امام حسین باید متابعت امر امام زمانش را بکند. پس آنچه را که آن می‌داند، آن هم می‌داند. پس اگر می‌کنند، نجوا می‌کنند. حالا آقا امام حسین آمد با حضرت سجاد نجوا کرد. والله، روایت داریم، امام سجاد می‌فرماید: دیدم خون از زره پدرم بیرون می‌زند، گفتم: بابا جان، پدر جان، مگر نگفتی من پسر چه کسی هستم، مادرم زهراست؟ گفت: پسر من گفتم، گفتم: من پدرم علی است، جدم پیغمبر است، مادرم زهراست، برای چه من را می‌کشید؟ گفتند: «بغضاً لایبک»، بغضی که با بابایت داریم. ببین، عزیز من، «اهدنا الصراط المستقیم» این است، «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌گویند، با «صراط مستقیم» بغض دارند.

ام سلمه به حضرت زینب گفته بود. گفته بود: وقتی که امام حسین آمد پیراهن کهنه خواست، پدرت گفت: حسین، نیم ساعت یا یک ساعت دیگر بیشتر زنده نیست. تا گفت: زینب، پیراهن کهنه بیاور، زینب، غش کرد و افتاد، دید با آن ماورا روبرو است، یعنی نیم ساعت دیگر حسین در ظاهر از دستش می‌رود. زینب غش کرد و روی زمین افتاد. امام حسین در قلب زینب دست گذاشت، تصرف کرد، زینب شد: ولی الله الاعظم؛ یعنی آنچه را که ولی الله الاعظم در اختیارش است، در اختیار زینب گذاشت. چه می‌گوید زینب مضطرب؟ تو مضطرب هستی، مادرت مضطرب است، این چه مضطری است که می‌آید، می‌گوید: اسکت، شتر از جایش حرکت نمی‌کند، زنگه‌ها کر می‌شود؟ گفت: خواهر، عزیز من، شیطان [ایمانت را] نبرد، ایمانت طعمه شیطان نشود. گفت: برادر، اینقدر صبر می‌کنم تا صبر از دست من عاصی بشود. حالا امام حسین توی میدان رفت، اما مرتب می‌گوید: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» یک دفعه زینب دید صدای امام حسین نمی‌آید، پیش حضرت سجاد دوید، گفت: عزیز من، صدای پدرت نمی‌آید، گفت: عمه، دامن خیمه را بالا بزن، دامن خیمه را بالا زد، گفت: عمه، پدرم را کشتند. امام حسین یک جمله‌ای به زینب گفته بود، گفته بود: خواهر جان، وقتی من را می‌کشند، اسب به بدن من می‌تازاند، وقتی اسب بی‌صاحب من دم خیمه می‌آید، این بچه‌ها همه بیرون می‌ریزند، دنبال اسب راه می‌شوند، این بچه‌ها را برگردان، من را در این حال نبینند. یک دفعه زینب دید صدای ذوالجناب آمد، بچه‌ها همه بیرون ریختند، خیال کردند پدرشان آمده است. دید ذوالجناب یالش غرقه خون، زین و واژگون، داد می‌کشد، «الظلیمه، الظلیمه» وای به حال آن کسانی که پسر پیغمبرشان را کشتند، این اسب جلو افتاد که نشان بدهد. زینب دوید بچه‌ها را برگرداند، آورد توی خیمه‌ها. یک وقت زینب دید خیمه‌ها آتش گرفت. بابا، نماز خواندند، نماز خواندند، «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفتند، صراط مستقیم را نشناختند. حالا ببین، زینب چقدر شهامت دارد؟ بابا، تسلیم بودن یعنی این؛ حالا آمده می‌گوید: یا حجة الله، سبک زینب برگشت، تا حالا می‌گفت: پسر برادر، حالا گفت: یا حجة الله، فوراً به حضرت سجاد، حجت خدا گفت. گفت: شاید ام سلمه به من نگفته باشد، ای حجت خدا، آیا ما باید بسوزیم؟ یک دفعه حضرت سجاد فرمود: خواهر، «علیکن بالفراغ»، به بچه‌ها بگو فرار کنند. تمام این بچه‌ها، توی بیابانها فرار کردند. بچه‌ای بود که دامنش آتش گرفته بود، یک نفر دنبال این بچه دوید، این بچه می‌ترسید، این مرد گفت: می‌خواهم دامن‌ت را خاموش کنم، دامنش را خاموش کرد. یک محبت دید، تا دامنش را می‌خواست خاموش بکند، گفت: این آیه را خواندید که می‌گوید به بچه یتیم رحم کن، من یتیم هستم. وقتی دامنش را خاموش کرد، گفت: راه نجف از کجاست؟ گفت: بچه جان، می‌خواهی چه کنی؟ گفت: می‌خواهم بروم پدرم، علی را خبر کنم. خدا، انشاء الله بچه‌هایتان را به شما ببخشد، ببین، چه به سر اینها آوردند؟ «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم»

خدایا، به حق آن کسی قسمت می‌دهم که جبرئیل به او نازل می‌شود، خدایا، به حق وجود امام زمان، خدایا، به حق پیغمبر، امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن، امام حسین، خدایا، به ما رحم کن.

پریشب گفتم: خدایا، اینها مستضعف بودند، امام صادق چیز برایشان گذاشت، ما از مستضعف، مستضعف‌تر هستیم، خدایا، ولایت ما را کامل کن

خدایا، ولایت ما را رشد بده.

خدایا، شناخت ولایت به ما بده.

خدایا، به حق امام زمان، این دعایی که من همیشه، در حق رفقا کردم، امشب، فردا شب، مستجاب کن، دعا کردم، گفتم: خدایا، اتصالت با ما قطع نکن، اتصال ما را با ولی الله الاعظم، قطع نکن.

رفقای عزیز، ببین روایت داریم، مگر امام صادق نمیگوید: مؤمن گناه می‌کند؛ اما آن موقعی که می‌کند، ولایتش قطع است. چرا فکر نمی‌کنید؟ چرا روی این حرفها فکر نمی‌کنید؟ اگر ما گناه کنیم، ولایتمان قطع است.

خدایا، به حق امام زمان، ما را خودت نگه دار، ما گناه نکنیم که ولایتمان قطع بشود.

خدایا، این رفقای من را از آن‌ها قرار بده که ملائکه آسمان وقتی اینها را می‌بینند، پشت دستشان را دندان بگیرند.

خدایا، به حق امام زمان دوباره از تو می‌خواهم، به ما رحم کن.

خدایا، یقین ما را زیاد کن.

خدایا، کسانی که وسوسه می‌کنند، می‌خواهند ما را از علی و بچه‌های علی جدا کنند، ما را از آن‌ها دور کن.

خدایا، کسی را به ما نزدیک کن که ما را به تو نزدیک کند.

خدایا، ما هیچ قدرتی، هیچ توانی نداریم، خدایا، به ما توان ولایت بده.

خدایا، به حق امام زمان تو را قسم می‌دهم، عاقبت تمام رفقا را به خیر کن.

خدایا، هر خانه مریض، مریضه است، لباس عافیت بپوشان. رفقای عزیز، به من خیلی تلفن می‌شود، مراجعه می‌کنند، می‌گویم: خدا، خودت جوابشان را بده، من که بدبخت بیچاره‌ام، خودت جواب اینها را بده. من چه بگویم؟ من چه کار می‌توانم بکنم؟ من چند سال است خودم پایم درد می‌کند. خب، اگر می‌توانستم پای خودم خوب می‌شد؛ اما می‌گویم: خدایا اینها با یک امیدی، با یک چیزهایی، یک حرفهایی شنیدند، تلفن می‌کنند، امیدوارند، امیدشان را قطع نکن، شفایشان بده. خب، اینجور می‌شود شفا می‌دهد، نه اینکه حالا یک جارو به دمب ما ببندید، متوجه‌اید؟ رفقای عزیز، در حق من دعا کنید. خب، از همه شما عذرخواهی می‌کنم. (صلوات)

یا علی